

روشنگری و توضیحاتی در رابطه با نامه سرگشاده کادرهای سابق کومه‌له

اخیراً در سایت‌های خارج کشور نامه سرگشاده‌ای خطاب به رهبران سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه‌له) و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له) درج گردید، که من نیز یکی از امضاکنندگان آن بودم. با توجه به علنی بودن این نامه، ضروری می‌دانم نظرم را به‌طور مختصر در این رابطه بیان کنم:

چند روز پیش، در حین کار، یکی از دوستان قدیمی در یک مکالمه تلفنی مسأله ارسال نامه سرگشاده به رهبران سازمان‌های یادشده را مطرح نمود، تا در صورت توافق، من نیز یکی از امضاکنندگان آن باشم. من نکاتی را که فی‌البداهه به‌نظرم می‌رسید، با وی در میان گذاشتم، که مخالفتی با آنها وجود نداشت. اما در همان حال، دوست مزبور در ضمن صحبت‌هایش، به ترکیب این دوستان قدیمی و مواضع مصالحه‌جویانه بعضی از آنها اشاره نمود. پس از یک صحبت چند دقیقه‌ای، قرار شد نامه مزبور از طریق فکس به دست من نیز برسد. متأسفانه در آن روز به دلایل فنی قادر به دریافت آن نشدم. روز بعد، همان دوست، پس از تماسی دیگر، نامه را ارسال کرد، که باز به دلیل مشکل فنی این بار نامه‌ای کم‌رنگ و غیرقابل خواندن به دستم رسید. کم‌توجهی و بی‌تفاوتی در این زمینه سبب گردید که مسأله را جدی دنبال نکنم.

در هر حال، پس از دو روز، نامه را در یکی از سایت‌ها مشاهده کردم و با چند بار مرور، به اشتباه بزرگ خود پی‌بردم. خوشبختانه، من در تماس تلفنی به این امر اشاره کرده بودم که اگر محتوای نامه با پرنسب‌های طبقاتی در تضاد باشد، حق خود می‌دانم که نظرم را جداگانه طرح کنم.

دوستان قدیمی من و بیش از همه خودم، با این نامه مرتکب اشتباهی شده‌ایم که ضرورت دارد بدون توجه به عکس‌العمل‌های رایج این نوع جریان‌ها، صریحاً اشتباه خود را مورد نقد قرار دهیم؛ زیرا من با امضاء این نامه به حقانیت این دو جریان، که خود را کومه‌له می‌نامند، صحنه گذاشته‌ام و با این کار به سهم خود در متوهم‌ساختن کارگران نسبت به چنین جریان‌هایی اقدام کرده‌ام.

بدون شک، این دو جریان در حیطه سیاسی و تاکتیکی با هم تفاوت‌هایی دارند، اما پرداختن به این تفاوت‌ها هدف این نوشته کوتاه نبوده و حداقل جزو مشغله‌های امروز من نیست. هدف از نگارش این سطور، تنها اشاره و تأکید بر لاقیدی من و دوری‌جستن از ارتکاب اشتباهات طبقاتی از این دست است. به همین خاطر به‌طور فشرده به کاراکتر و ماهیت همه احزاب و سازمان‌های سیاسی اشاره می‌کنم:

۱- این احزاب، که نام سوسیالیست، انقلابی، رادیکال و گاه‌گاماً کمونیست را بر خود دارند، اغلب متشکل از فرزندان اقشار خرده‌کسبه، خرده‌مالکین و بورژوا هستند، که ممکن است آشکالی از مالکیت مورد ایراد و اعتراض‌شان قرار گیرد، ولی این‌ها مخالفتی با نفس مالکیت نداشته و خود، خواهان مالک‌شدن هستند. هر کارگر آگاهی با مطالعه و مرور برگزیده و حال این جریان‌ها می‌تواند شناخت عمیق‌تری نسبت به ماهیت آنان پیدا کند.

- ۲- این احزاب خواهان آگاهی کارگران به عنوان طبقه نیستند؛ زیرا در صورت دستیابی آنها به دانش طبقاتی خود، ادامه حیات این جریانات به خطر افتاده و اینان محلی از اعراب نخواهند داشت. اغلب رهبران، کادرها، و اعضای این نوع احزاب از طریق ارزش اضافی مکیده شده از نیروی کار کارگران زندگی می کنند و در نتیجه با دردها، معضلات و سیه روزی کارگران بیگانه اند.
- ۳- این احزاب به طبقه کارگر و اقشار محروم به عنوان سربازانی که باید در خدمت منافع حزبی و سازمانی عمل کنند، برخورد می کنند. در دستگاه فکری اینان، کارگران همراه سایر اقشار توده ها باید تنها در خدمت اهداف و سیاست های اینان بوده و از منافع مستقل طبقاتی خود چشم پوشی کنند. اینان به جای به حرکت درآوردن انگیزه طبقاتی کارگران به منظور کسب دانش طبقاتی، با به کارگیری تبلیغ و تهییج صرفاً سیاسی و به ظاهر رادیکال، ولی خالی از هرگونه محتوای طبقاتی، در بهترین شکل خود، از آحاد کارگر سیاستمدار و گلا دیاتور می سازند و این بار تلاش می کنند از کانال این گلا دیاتورها به مقاصد سیاسی خود دست یابند.
- ۴- اینان تنها برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود به کارگران رجوع می کنند تا با داشتن چند کارگر در ویتترین تشکیلاتی شان، آنها را به رخ سازمان های سیاسی رقیب خود بکشند و آنها را نه به مثابه عنصری آگاه، بلکه به عنوان ابزار، مورد استفاده قرار دهند و اگر بر اثر رهنمودهای حزبی و تشکیلاتی شان جان کارگر به خطر افتاد، این بار کارگر حزبی مزین بخش ویتترین شهدای سازمانی و حزبی شان قرار گیرد. رقابت به عنوان یک پدیده سرمایه داری، که به جنگ اقتصادی بین بورژواها برای کسب ارزش اضافی بیشتر از کارگران مربوط است، در بین این احزاب برای کسب موقعیت تشکیلاتی امری رایج و معمول است. برای این احزاب و رهبران آنها نه موقعیت مادی و عینی و طبقاتی انسانها، بلکه میزان مطیع بودن و فرمان برداری از دستورات و اوامر آنها معیار نزدیکی و دوری رابطه ها و گسست هاست.
- ۵- احزاب سیاسی برای قدرت گیری، از همه طبقات و اقشار نیرو جذب کرده و می کنند، اعضا، کادرها و رهبرانی که با همان معیارهای خود بورژوازی، دستگاه های حزبی خود را اداره می کنند.
- ۶- اینان نه برای آزادی اقتصادی - اجتماعی کارگران، بلکه برای دستیابی به قدرت سیاسی با رژیم ها و دولت ها می جنگند و در مقاطع بحرانی، کارگران را همراه سایر طبقات و اقشار به خیابان کشانده و در صورت موفقیت با تشکیل دولت و با پرکردن خلأ نظام سرمایه، استثمار مجدد کارگران را سازمان می دهند. اختلاف اینان با بورژوازی و دولت ها نه برسر رهائی کارگران از نظام سرمایه و سرمایه داری، بلکه به خاطر دور بودن خودشان از قدرت سیاسی و به تبع آن عدم دستیابی به سهم بیشتر از ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران است.
- ۷- این دسته از احزاب و سازمانها ممکن است در تاکتیک های سیاسی خود در برخورد با دولت ها رادیکال و یا سازشکار باشند، اما در محتوای طبقاتی تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند.
- ۸- اینان آگاهانه خود و سازمان خود را رهبر کارگران معرفی می کنند تا این امر مسلم تاریخی - عملی را تحریف کنند که :

طبقه کارگر تنها و تنها با کسب دانش طبقاتی می تواند خود و بشریت را از شر مصائب و مشقات نظام سرمایه برهاند!

شاید بخشی از آن دسته از دوستان قدیمی من، که به بازنگاری و بازاندیشی موقعیت اجتماعی و طبقاتی و تلاش‌های گذشته خود نپرداخته‌اند، با خواندن این نوشته کوتاه، عجولانه به داوری نشسته و به این نتیجه برسند که گویا من به گذشته خود لعن و نفرین می‌فرستم! من با توجه به محدودیت‌ها و ضعف معرفتی، به نام خدمت به کارگران، در خدمت طبقات دیگر قرار گرفتم و سال‌ها در صفوف آنها به عنوان سربازی پرکار تلاش کردم. منطقاً اگر به درستی طبقات و منافع طبقاتی کارگران را می‌شناختم، تلاش‌هایم جهت دیگری پیدا می‌کرد. با این همه، من علی‌رغم اشتباهات گذشته خود عمیقاً به همه کارگران و زحمتکشان کردستان، که با پذیرش خطرات جانی و مالی سال‌های متمادی سفره فقیرانه‌شان را با رویی گشاده برای ما باز کردند، احترام می‌گذارم. من زندگی خود را به کارگر و زحمتکش کردی که شب و روز با خاطره عزیزان جان‌باخته خود برای سرنگونی این رژیم هار سرمایه دقیقه‌شماری می‌کند، مدیون می‌دانم. ولی اکنون به همه کارگران ایران و جهان می‌اندیشم، که سرنوشتشان به دست طبقات و اقشار دیگر افتاده، که در عروسی و عزا آنها را قربانی می‌کنند.

متأسفانه ما با همه نگاه‌های نقادانه نسبت به گذشته و دور و برمان، هنوز تحت تأثیر آموزش‌های مکاتب و مسالکی هستیم، که خود طبقات استثمارگر برای خنثی نمودن و تحریف مبارزه طبقاتی شکل داده‌اند و اشاعه می‌دهند. طبقات دیگر برای بقاء این نظام آنچنان زبان، تاریخ، و خصوصاً دانش ما را آگاهانه به گور سپرده‌اند، که ما امروز به جای مبارزه با سرمایه، با خود در حال جنگ هستیم! آنها به جای زبان مادی ما - یعنی رابطه سرمایه با نیروی کار؛ که باز تولید کننده بردگی مزدی است، نیروی کار، دستمزد، قیمت، ارزش اضافی، چرائی انباشت سرمایه، تقسیم کار و تأثیرات به کارگیری ماشین و تکنولوژی جدید بر شرایط معیشتی کارگران - زبان غیرطبقاتی به ما آموختند و اصطلاحاتی از قبیل: "سرمایه‌داری وابسته" و "ملی"، "امپریالیسم"، "نیمه فئودالی" و "نیمه مستعمره"، "جهان سوم"، "ضد امپریالیسم" و انواع "ایسم"ها را بر ادبیات مبارزاتی ما تحمیل کردند. بدیهی است که هیچ کدام از این تحریفات و به‌خاک سپردن زبان ما، تصادفی نبوده‌اند، بلکه منافع اقشار و طبقات دیگر به جز کارگران را تأمین نموده است.

امروز، نجات بشریت، تنها در دست طبقه کارگر است، به شرطی که این طبقه به دانش طبقاتی خود دست یابد، ولی مانع اصلی عدم دستیابی کارگران به دانش خود، همین اقشار و طبقات هستند! در صورت ادامه وضعیت اسفبار کنونی، برای کل جامعه بشری روزهای تاریک و تاریک‌تر در پیش است.

مجید آذری

۲۲ اوت ۲۰۰۵